

مجلس شبیه شهادت حضرت قاسم (ع)

دکتر محمدرضا خاکی

یکی از مجالس پرسوز و گداز و پر تأثیر و تأثر شبیه خوانی مجلس شبیه شهادت حضرت قاسم است. در سال‌های اخیر، در ایام سوگواری دهه عاشورا - چند مرتبه - شاهد اجرای این مجلس از سوی گروه‌های مختلف تعزیه‌خوان بوده‌ام. متأسفانه، اغلب، نسخه‌هایی ناقص و یا ضعیف و کم‌مایه از این مجلس را مبنای کار خود قرار داده بودند و چه بسا به همین دلیل آنگونه که بایسته و شایسته چنین مجلسی است منشاء تأثیر در مخاطبان نمی‌شدند. دریغ آمد که نسخه‌ای پاکیزه و تا حد ممکن به دور از نقصان و ضعف‌های رایج را فراهم نکنم، تا اگر اصحاب شبیه‌خوانی و تعزیه‌گردانی پسندیدند، دست‌مایه کارشان گردد.

تعزیه‌نامه‌ای که پس از این خواهد آمد، برگرفته از میکرو فیلم شخصی نگارنده از مجموعه «جنگ شعاع» است. «جنگ شعاع» از جمله مجموعه‌های نفیس و گرانبه‌تر و تاریخی تعزیه است که به کتابخانه ملی مرحوم حاج سیدحسین آقا ملک تعلق دارد و میکرو فیلمی هم از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد مقدس موجود است.

مجلس شبیه شهادت حضرت قاسم (ع)

قاسم (با امام)

شوم فدای تو ای سرو گلشن ایچاد
فدای جان عزیز تو جان قاسم باد
مرخصم بنما تا زگلشن میدان
ز هر طرف برُخ من گلی شود خندان
کندشکوفه ز پیکان نهال قامت من
که سرخ روی روم در بر امام حسن

عمر سعد (با امام)

خطاب من به تو ای پادشاه کشور غم
حسین ابن علی مبتلای جور و ستم
مبارزی بفرست ای یگانه دوران
که تا نبرد نماییم اندر این میدان
اگر که نیست مبارز تو را در این صحرا
قدم به معركة کارزار رنجه نما

امام (با فلک)

فریاد از جفای تو ای چرخ نابکار
کردی چرا تو آل علی را ذلیل و خوار
باران نظر کنید بر احوال بی‌کسان
بر ما چه‌ها که می‌رسد از این منافقان
کشتند از جفا و ستم یاوران من
یارب ببین تو حال من و کودکان من

امام (با قاسم)

تو را چکار به گلگشت این چمن باشد
تمام مطلب این فرقه خون من باشد
چگونه داغ تو را بر سر کفن بندم
به روز ماتم خود نخل یاسمن بندم

قاسم (با امام)

مگر نه قاسم دلخسته فکارم من
نه از برادرت ای شاه یادگارم من
شوم فدای تو بی التفاتیت از چیست
مگر به تن سر من لایق نثارت نیست

امام (با قاسم)

تو ای گل از حسن آباد یادگار منی
خزان چگونه توان دید گلشن حسنی
برو به گوشه ای و مستعد ماتم باش
برای داغ دل اهل بیت مرهم باش

قاسم (با امام)

شوم فدات اگر حضرت امام حسن
به دیده های پر از خون کند سؤال ز من
که در رکاب حسینم بهشت باغ عزا
ز روی مهر وفا در زمین کرب و بلا
چرا چو اکبر خونین کفن فدا نشدی

به یاریش هدف ناوک بلا نشدی
تو خود بگو که در آن وقت ای امام بشره
چسان دهم من غمگین بگو جواب پدر

امام (با قاسم)

هنوز از غم هجران باب مسمومت
بر آتش است دل زار عمّ مظلومت
نمانده بر من غمدیده تاب هجر دگر
از این اراده تو ای نور دیده ام بگذر
به هر زمان که بیام فتنه امام حسن
سواد دیده خود می کنم ز تو روشن
به حق باب شریف تو ای شه ابرار
نمی دهم به تو اذن جهاد با کفار

قاسم

خدا چه چاره کنم چاره ای نمی دانم
ز دست طالع و بخت سیاه حیرانم
ستاده عمّ کبارم میانه میدان
نه یاوروی که کند یاری از ره احسان
من یتیم از این غصه و اَلم چه کنم
ز بی کسی و غریبی و درد و غم چه کنم
دلَم ز غصه و غم ای خدا پر از خون است
ز اشک دامن من همچو رود جیحون است

مادر (با قاسم)

شوم فدای تو ای نور هر دو دیده من
یتیم بی کس غمدیده امام حسن
فدای جان تو مادر چرا تو گریانی
برای چیست که از دیده اشک ریزانی
خدا نکرده بلایی رسیده بر سر تو
خدا کند که خورد آن بلا به مادر تو

قاسم (با مادر)

شوم فدای تو ای مادر پسندیده
چه گویم آه من ای مادر اَلم دیده
ز بی پناهی عمّ دلم کباب شده
بنای خانه عمرم ز غم خراب شده
ندانم آنکه چه سازم من فکار حزین
برای عمّ کبارم دلم شده غمگین
نموده غصه و غم آنچنان به من تأثیر
که گشته ام به جهان از حیات خود دلگیر

مادر (با قاسم)

مگر به یاد نداری که در دم رفتن
جناب باب کبار تو آن امام زمن
وصیتی به تو بنمود و گفت ای فرزند
ز روی مهر به بازوت بست بازو بند

هر آنگهی که کند غُصه در دلت بنیاد

بخوان تو خط مرا تاشوی ز غم آزاد

کنون به خط شریف جناب آن سرور

نظاره کن تو ایا نور دیده مادر

امام (با قاسم)

بسیار نامه باب بزرگوارت را

خط منیر پدر شاه تاجدارت را

بده به من تو کنون نامه امام حسن

که از مطالعه اش دیده ام شود روشن

قاسم (با فلک)

شکر خدا که سر خط آزادیم رسید

شکر خدا که شد رقم قتل من پدید

قربان خط و مُهر تو ای باب انورم

کامی که خواستم ز خدا شد میسرَم

شکر خدا که بخت مددکاریم نمود

یاری نمود بخت و چه خوش یاریم نمود

قاسم (با امام)

بگیر از من و از لطف بی نیازم کن

میان جمع شهیدان تو سرفرازم کن

به پیاره جگر باب من امام حسن

که دست رد من ای شاه دین به سینه من

مرخصم بنما تا روم سوی میدان

چو سایر شهدا جان خود کنم قربان

امام (با قاسم)

فدای جان تو ای سرو بوستان حسن

چه روی داده تو را این زمان بگو با من

چه روی داده که از بخت خویش دلشادی

بگو ز چیست که از قید غُصه آزادی

امام (با قاسم)

دل فکار مرا داغ از این سخن کردی

وصیت پدرت را به یادم آوردی

وصیتی پدرت نیز کرده است به من

گل ز مُردی باغ دین امام حسن

که من ترا به چنین بابتی کنم داماد

زنند بانگ به هم ماتم و مبارکباد

بیا عزیز برادر چو فرصتی دارم

وصیت پدرت را کنون بجا آرم

قاسم (با امام)

که ای جناب من از باب خود رقم دارم

بخط و مُهر پدر شاه محترم دارم

شوم فداات نظر کن وصیتی که به من

نموده شمع شبستان دین امام حسن

که عم تو به صف کربلا شود قربان

تو نیز در قدمش جان و سر فدا گردان

نه کربلاست مگر این زمین ایا سرور

مگر نه شمر در اینجا ستاده با خنجر

چرا به مقدم تو جان خود فدا نکنم

بگفته پدر مهربان وفا نکنم

قاسم (با امام)

بر من پدر بزرگوار

امروز تو صاحب اختیاری

گیرم که مرا کنی تو داماد

والله نمی شود دلم شاد

دوریم ز جمع قوم و خویشان

کو شهر مدینه، کو رفیقان

کی حجله ببندد از برایم

بندد که حنا به دست و پایم

شوم فدات بیان کن چه وقت دامادیت
چه جای عیش و عروسی و عشرت و شادیت

کی خاطر من ز مهر جوید
کی بر سر من سرود گوید

امام (با زینب)

مگر به یاد نداری وصیتی که به من
نمود نو گل بُستان دین امام حسن
که در زمین بلاخیز کربلا ناشاد
ز مهر قاسم دلخسته را کنم داماد
برو به فاطمه خواهر کنون بکن اظهار
بر او لباس عروسی بپوش با دل زار

زینب (با شهربانو)

خطاب من به تو ای شهربانوی محزون
بدان که شاه جگر تشنه با دل پر خون
اراده کرده که از روی مهر دختر خویش
دهد به قاسم دلخسته برادر خویش
بیا رویم بِسِرِ فاطمه به دیده زار
به او حدیث عروسی کنیم ما اظهار

شهربانو (با فاطمه)

شوم فدای تو ای غنچه ریاض حیا
شکوفه چمن آرای حضرت زهرا
بدان که عم کبارت حسن امام زمان
نموده است وصیت به شاه تشنه لبان
که در زمین بلا او بخاطر ناشاد
کند عروسی تو بهر قاسم داماد
ز روی مهر بدامادیش شتاب کند
عروسی تو در این حجله خراب کند

فاطمه (با شهربانو)

شوم فدای تو مادر در این سرای مَحَن
کسی ندیده به یک جا عروسی و شیون

امام (با قاسم)

از دیده مبار خون، فدایت
من حجله ببندم از برایت
گویم که ز مهر عمه هایت
بندند حنا به دست و پایت
کلثوم نهد سرت به سینه
بندد به کفت حنا سکینه
مادر به سرت سرود گوید
زینب به سرت درود گوید

قاسم (با امام)

ای عم تو مرا به جای بابی
دانم که ز غصه دل کبابی
خواهی که کنی مرا تو یاری
والله که صاحب اختیاری
دانم که دل فکار داری
گر سوزی ام اختیار داری

امام (با زینب)

شوم فدای تو ای سرو بوستان تعب
گل حدیقه ناموس احمدی زینب
برو لباس عروسی بپوش فاطمه را
بین تدارک اسباب حجله اش همه را

زینب (با امام)

شوم فدای تو ای نو نهال باغ نبی
گل همیشه بهار مسحّم عربی
در این زمین که گلستان ز زخم یاران است
در این چمن که حریم تواش هزاران است

هنوز غم من غم رسیده محزون

فتاده با بدن پاره پاره در هامون

هنوز پیکر صد پاره برادر من

فتاده است به میدان که خاک بر سر من

فدای جان تو مادر کجا روا باشد

عروسی ای که به هنگامه عزا باشد

شهربانو (با فاطمه)

چنین بدان تو ایما نور دیده مادر

اگر چنانچه نمایی خلاف امر پدر

بدان که روز قیامت حلالیت از دل و جان

نمی‌کنم به تو شیری که خوردی از پستان

کنون به امر امام زمان اطاعت کن

بگفته پدر مهربان اطاعت کن

امام (با زینب)

برو تو خواهر غم‌دیده با دو دیده تر

تمام اهل حرم را بکن تو زود خیر

برای خاطر من دعوتی کنی به پا

که قاسم نشود دل شکسته در دنیا

تمام اهل حرم را بگو که جمع آیند

برای قاسم من حجله ای بیازیند

کجاست مادر قاسم طلب نمابیدش

بی عروسی فرزند خویش خوانیدش

زینب (با اهل حرم)

بیانید ای هواداران، بیانید ای وفاداران

به حق حرمت قرآن، ببندید حجله قاسم

بیای مادر قاسم، تو یکدم در بر قاسم

بین چشم تر قاسم، ببندید حجله قاسم

امام

بیای مادر اکبر، به خون اکبر و اصغر

برای قاسم مضطر، ببندید حجله قاسم

بیاکثوم ای خواهر، ندارد قاسم مضطر

به غیر از غم کس دیگر، ببندید حجله قاسم

مادر قاسم

عزیزی گر سرود من، بگوید هم درود من

نگردد همچو رود من، ببندید حجله قاسم

بیازینب بقرانت، دو دست من بدامانت

بیجان هر دو طفلانت، ببندید حجله قاسم

زینب

که ای گروه عزیزان، شما برای خدا

شوید جمع همه از طریق مهر و وفا

برای عشرت قاسم شما در این وادی

زیند طبل بشارت برای این شادی

فاطمه (با زینب)

برو تو عمه سلام مرا به باب رسان

بگو که فاطمه می‌گوید ای امام زمان

نموده عرض چنین فاطمه به دیده تر

که اختیار به دست تو باشد ای سرور

قبول حکم پدر منی است بر جانم

خلاف رأی پدر را چگونه بتوانم

زینب (با امام)

شوم فدای تو ای برگزیده اوتاد

فدای جان عزیز تو جان زینب باد

نموده عرض چنین فاطمه به دیده تر

که اختیار بود در جهان به دست پدر

اگر چه در غم اکبر به آه و افغانم

قبول امر پدر منی است بر جانم

اهل حرم (نوحه)

کنون تو مادر قاسم برو به صد شادی
تو هم بیوش به قاسم لباس دامادی

عزیزان عیش داماد حسین است

گل باغ حسن نور دو عین است

مبارک باد گوئید ای عزیزان

برای خاطر شاه شهیدان

زینب

مبارک بر عروسان عزادار

خضاب از خون نمودن

ندیده کن عروسی این چنین زار

ز غم گیسو گشودن

مادر قاسم (با فلک)

که ای فلک چه عروسی بود، چه دامادی

کجا رواست در این وقت این چنین شادی

دریغ و درد که قاسم یتیم و بی پدر است

ز گردش فلک امروز خوار هر نظر است

ستاره سوخته قاسم اگر پدر می داشت

به مجلس شهدا عزت دگر می داشت

مادر قاسم

مبارک بر جوانان قبیله حنا بندان قاسم

سراسر جان جانان قبیله فدای جان قاسم

امام (با مادر قاسم)

بگو تو مادر قاسم، چرا در افغانی

چو شام ماتمیان از چه رو پریشانی

به من بگو که چرا می کنی ز دل فریاد

بود زمان عروسی، بگو مبارک باد

زینب

به رخسار عروسان ای عزیزان

که دیده زخم بیداد

ببارید از دو دیده خون چو باران

ز دست آسمان داد

مادر قاسم (با امام)

من ای جناب چرا خون ز دل روان نکنم

به این طریق عروسی چرا فغان نکنم

چه عشرت است و کجا این چنین روا باشد

که دیده است عروسی که بی حنا باشد

مرخصم بکن ای پادشاه تشنه لبان

که تا نمایش از خون دل حنا بندان

مادر قاسم

حنا بر کف گرفته لختی از خون

بخون غلطان به هامون

مگر مشاطه از خون کرده گلگون

رخ تا بان قاسم

امام (با زینب)

شوم فدای تو ای زینب ستم دیده

تو با سکیته و کلثوم ای پسندیده

برو تو فاطمه ام را کنون حناش بند

حنا به رسم عروسان به دست و پایش بند

زینب

برادر گشته یاران در عروسی

سرشک از دیده بارند

که دیده زیر چرخ آب‌نوسی

که پا در خون گذارند



زینب (با اهل حرم)

حنّا بدست بگیرید از صغیر و کبیر
 از این قضیه که داماد می شود دلگیر
 بیا بگیر تو ای نور دیده ام کلثوم
 به کف حنای عروسی قاسم مظلوم
 بیا تو فاطمه از روی عشرت و شادی
 ببند بر کفّت عمّه حنای دامادی

عروس (با زینب)

من ستم زده عمّه چسان حنا بندم
 مگر ز خون برادر به دست و پا بندم
 دلم ز دست حنابندی فلک خون است
 عروسیش که چنین است ماتمش چون است

مادر (با قاسم)

فدای جان تو ای قاسم نکو مقدار
 بیا ببند حنای عروسی ای افکار

مادر قاسم

گل نورسته بستان مادر
 جگر بریان مادر
 سر و روح و روان و جان مادر
 فدایت جان مادر

زینب

عروسی کو شب اول عزادار
 شود از ظلم گردون
 روا باشد نماید از دل زار
 ز غم رخساره گلگون

مادر قاسم

عزیزان و شهیدان را یکایک
 عزای ما مبارک
 کنون چاک از دم شمشیر و ناوک
 تن عریان قاسم

بسیا بپوش تو مادر لباس دامادی
که هست وقت عروسی و عشرت و شادی

قاسم (با مادر)

بیان نما به من ای مادر نکو منظر
بگو چگونه بپوشد لباس این مضطر
کفن بیار برای من ای نکو بنیاد
که به بود ز لباس عروسی و داماد

زینب (با عروس)

شوم فدای تو ای نو نهال شمشاد
بسیا بپوش لباس ای عروس ناشاد
به برنما تو لباس این زمان به خاطر شاد
که هست وقت عروسی کنون مبارکباد

عروس (با زینب)

شوم فدای تو ای عمه حمیده سیر
بین فتاده به گرداب خون علی اکبر
لباس عیش بپوشم چسان به ناله و آه
برو بیار برایم کنون لباس سیاه

مادر قاسم

شوم فدای تو یا حضرت امام حسن
درآ ز قبر برون ای شه زمین و زمن
کسجایی ای خلف برگزیده زهرا
بیا که جای تو خالیست در عروسی ما
بیا و قاسم خود را به حجله باز ببر
به بزم ماتمیان شمع جانگداز ببر
امام (با مادر قاسم)

خموش باش، مکن گریه مادر قاسم
که من بجای پدر می‌روم بر قاسم
چو یادگار بود قاسم از برادر من
به حجله می‌برم او را کنون به وجه حسن

بسیا رویسم سوی حجله ای نکو بنیاد
که مادرت شود از قید غم دلش آزاد
امانتی است که بابت سپرده بود به من
سپارمش به تو ای نور دیده‌های حسن

اهل حرم

شد قرآن مه و خورشید مبارک باشد
ای عزیزان همه گوئید مبارک باشد
جشن داماد حسین است مبارک باشد
قاسم نور دو عین است مبارک باشد
هست هنگامه دامادی فرزند حسن
ای عزیزان بود این شادی فرزند حسن
ای عزیزان به هزار آه و نوا
همگی جمله بگوئید مبارک باشد

عمر سعد

ایا حسین بگو این چه وقت داماد است
به دشت کرب و بلا این چه عشرت و شادی است
بسیا به معرکه ای نور دیده زهرا
دمادم است که عیشت بدل شود به عزا
ببرای فتح و بشارت ایا سپاه یزید
تسمام از ره کین طبل جنگ بنوازید

عروس

که آه آه بر احوال ما دو غم‌دیده
گلی ز گلشن عشرت به دهر ناچیده
برای عیش همه ساز و نای و چنگ زنند
برای عیش من امروز طبل جنگ زنند

امام

گشتم من از جفای تو چرخ ستیزه‌گر
بی‌یار و بی‌برادر و بی‌خویش و بی‌پسر
ماندم غریب و بی‌کس و تنها به کربلا
در خاک و خون تپیده همه خویش و اقربا

آیا بود کسی که کند یاری حسین

جان را کند فدای شهنشاہ مشرقین

امام (با زینب)

شوم فدای تو ای خواهر نکو مقدار

کفن بیار کنون بهر قاسم افکار

بیار خلعت دامادیش بی‌ادر جان

که می‌رود بسوی روضه ریاض جنان

قاسم (با عروس)

شوم فدای تو ای دختر امام حسین

ضیاء دیدۀ زهرا، گزیده کونین

فدای جان تو ای نونہال باغ امید

بیار اسلحہ حرب بهر این نومید

زینب (با فلک)

خداوندا بین بر حال زینب

چرا برگشته شد اقبال زینب

نمی‌دانم عزا یا شادیت این

کفن یا خلعت دامادیت این

عروس (با قاسم)

شوم فدای تو عم زاده نکو مقدار

ضیاء چشم من و مونس دل افکار

خدا مرو، به کجامی روی، شتابت چیست

در این میان عروسی تو اضطرابت چیست

امام (با قاسم)

کفن بپوش که دیدار آخرین باشد

کفن بپوش که دیدار واپسین باشد

کجا حسن به عروسی تو چو من کوشد

به جای رخت عروسی تو را کفن بوشد

قاسم (با عروس)

بین که باب عزیز تو، عم بی‌کس من

ستاده یکه و تنها برابر دشمن

روم که جان ز وفا در رهش نثار کنم

میانه دو جهان جنت اختیار کنم

قاسم (با عروس)

وداع بساز پسین است ای نکو منظر

فتاد وعده دیدار در صف محشر

تو هر زمان ز جگر آه شعله بار مکش

به بازگشتن من دیگر انتظار مکش

مدار چشم به راهم که راه دور افتاد

عروسی من و تو در صف نُشور افتاد

عروس (با فلک)

فلک خراب شوی ای ستمگر کافر

خدا به حال من زار خسته دل بنگر

ندانم آنکه ز بی‌مهری تو ای غدار

چه ظلم‌ها تو کنی با من ای ستم‌کردار

روانه است به میدان کینه قاسم‌زار

بزرگ‌وار خدایا تو خود نگاهش‌دار

عروس (با قاسم)

شوم فدای تو ای مونس شکسته دلان

تو می‌روی و مرا نیست طاقت هجران

هنوز شمع رخت ای ضیاء دیدۀ من

نکرده است چو خورشید حجله‌ام روشن

فدای جان تو این رسم بی‌وفایی چیست

بیا دمی بنشین موسم جدایی نیست

قاسم (با امام)

شوم فدای تو ای نور دیدۀ زهرا

فدای جان عزیزت مرخصم فرما

که جان خویش به خاک رخت فدا سازم

تن مطهر خود خاک کربلا سازم

قاسم به میدان می‌رود آخر پشیماناش کنید
 ای ام کلثوم حزین ای عمه زار و غمین
 قاسم به میدان می‌رود خر پشیماناش کنید
 ای ابن عم مضطرم ای خاک عالم بر سرم
 قاسم به میدان می‌رود آخر پشیماناش کنید

قاسم (با عروس)
 صلاح نیست عروسی من در این وادی
 مرا به روز قیامت فتاد دامادی

عروس (با قاسم)
 ترا به روز قیامت چگونه خواهم دید
 در آن میانه کجایی نشانه خواهم دید

عبدالله (با قاسم)
 که ای عزیز برادر چه مدعا داری
 مگر اراده میدان اشقیاء داری
 من یتیم، برادر همین تو را دارم
 بجز تو از پدر مهربان که را دارم
 به این یتیمی من رحم کن برای خدا
 بجز تو نیست مرا مونس در این صحرا
 کفن برای چه پوشیده‌ای برادر جان
 شود برادر دلخست‌ات تو را قربان

قاسم (با عروس)
 مرا به روز قیامت میان فرقه ناس
 به نزد شاه شهیدان به این نشانه شناس
 شوم فدای تو ای مادر حمیده من
 فراق دیده و کامی ز دل ندیده من
 در این معامله، ای مادر از برای خدا
 هر آنچه شیر به من داده‌ای حلال نما

قاسم (با عبدالله)
 شوم فدای تو ای شاهزاده عبدالله
 مکن تو گریه و زاری، مکن تو ناله و آه
 خموش باش دمی ای برادر بی‌تاب
 که می‌روم ز فرات از برات آرم آب

مادر (با قاسم)
 که شیر بچه من، شیر من حلال باد
 هزار مرتبه مادر خوشا به حالت باد
 به گفته پدر مهربان وفا کردی
 وصیت پدرت را بجای آوردی
 مرا خجل تو نکردی ز روی خیر نساء
 خدا شود ز تو ای نور هر دو دیده رضا

عبدالله (با قاسم)
 مرو که آب نمی‌خواهم از برای خدا
 مرو که کشته شوی ترسم اندر این صحرا
 اگر که آب تمنا کنم حرامم باد
 چرا که زهر آجل بی‌شما به کامم باد

قاسم (با اهل حرم)
 که ای گروه غریبان خدا نگهدار
 خدا وجود شما از بلا نگهدار
 چو من شهید شوم ای مخدرات حرم
 همیشه بر سرتان باد سایه عمم

قاسم (با عبدالله)
 برادر جان، برادر جان تو را گردم بلاگردان
 بدّل کشته خیالم کن برادر جان حلالم کن
 بیا این دم وداعم کن برادر جان برادر جان

عروس (با امام)
 بابا شوم قربان تو دست من و دامان تو
 قاسم به میدان می‌رود آخر پشیماناش کنید
 ای عمه خونین جگر وی دختر خیرالبشر

عبدالله (با قاسم)

برای این شه خوبان
 تو برگرد ای مه تابان
 ز هجرت چون سپندم من
 علیل و مستمندم من
 اسیر و دردمندم من
 بیابنشین مرو قاسم
 مرو میدان، مرو میدان
 برادر جان، برادر جان
 بکن رحمی بما طفلان
 بحق شاه مظلومان

عمر سعد

ایا سپاه، ایا شیث و شمر ذی الجوشن
 به رزمگاه ستاده ست نور چشم حسن
 گل ریاض حسن هست و تازه داماد است
 برای حرب به میدان جنگ استاده ست
 شما روید به میدان حرب آن مظلوم
 کنید از طرف عیش و عشرتش محروم
 امام (با نعش قاسم)
 دریغ قاسم در خاک و خون تپیده من
 فدای خان تو داماد نو رسیده من
 ز روی مادر تو آه، خجالتی دارم
 که پیش او به چه رو کشته تو بگذارم
 خطاب من به تو ای خواهر پسندیده

قاسم (با عمر سعد)

خطاب من به شما ای گروه کافر کیش
 نو آب داده ای ای روسیه بمرکب خویش
 نموده ای به جهان اسب خویش را سیراب
 نشسته است سلیمان کربلا بسی آب

برو ز مادر قاسم تو عذرخواهی کن

به فرق دختر من معجز سیاهی کن

زینب

ای قاسم رشیدم، عمه فدات گردم
 ای طفل ناامیدم، عمه فدات گردم
 عمه چرا فتاده سرو قد تو بر خاک
 از تیغ کین چرا شد ای عمه سینه ات چاک

عمر سعد (با قاسم)

چنین بدان که بلی داده ام ز شط فرات
 ولی بدان که دگر می دهم بشرط حیات
 بگو تو کیستی ای نور دیده دوران
 که آمدی به چنین حال جانب میدان

مادر قاسم (با زینب)

ای زینب پریشان، افغان و شیونت چیست
 رخت سیاه داری برگو که ماتم کیست
 داماد گشته طفلم یکدم عزا مدارید
 در حجله گاه قاسم رخت سیه میارید

قاسم

من ای لعین دغا قاسم دل افکارم
 گل ریاض حسن آن امام ابرارم

زینب

بیا که بخت تو برگشته دربدر شده ای
 بیا سیاه به سر کن که بسی پسر شده ای

ز تیشه ستم افتاد سرو آزاد

تپیده است به خون طفل تازه دامادت

مادر قاسم

مگو زینب که طفلم نوجوان است

سپندآور مرا آتش بجان است

مسزن فال بدی از بهر رودم

که من بهرش دمامم در سرودم

زینب

مگو دیگر سرود از بهر داماد

فلک آخر مراد دشمنان داد

تو می‌گویی سرود عیش اکنون

نمی‌دانی تنش افتاده در خون

مادر قاسم

خدایا حجله‌اش امروز بستم

شپش در ماتم قاسم نشستم

گمان کردم که طفلم گشته داماد

ندانستم به خون غلتیده ناشاد

به صد امید بزم عیش چیدم

عزیزان خوب بر مطلب رسیدم

زینب

درخت طلعت بی میوه گردید

به حجله نو عروست بیوه گردید

بیا تا هر دو در ماتم بکوشیم

سیه بر نو عروس خود بپوشیم

امام

ابا گروه غریبان به رسم استعجال

عروس را به در آرید بهر استقبال

که قاسم آمده روی عروس را ببند

گل وصال ز گلزار روی او چیند

زینب (با عروس)

بیا که دور فلک کرد خاک بر سر تو

شهید شد ز جفای زمانه شوهر تو

بیا که خوب گل از باغ آرزو چیدی

بیا سیاه به سر کن که بیوه گردیدی

عروس

دیده بگشا ای پسر عمّ نو عروست آمده

دختر عمّات به عزم یای بوست آمده

دیده بگشا ای پسر عم نو عروست را ببین

دختر عم عزیز مهربانت را ببین

زینب

قاسم ای جان عمه، رود رود

میوه بستان عمه، رود رود

کشته گردیدی یتیم و بی پدر

نو گل بستان عمه، رود رود

مادر قاسم

تازه داماد رشیدم، رود رود

عاقبت مرگ تو دیدم، رود رود

حجله گاهت بستم و گفته سرود

نو عروست بیوه دیدم، رود رود

عروس

مرا که پنجه خونین حنای مزگان است

چرا به سر نزنم این گل عروسان است

به دشت کرب و بلا شادیم نبود ضرور

عروس بیوه، بود جای او به حجله گور.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی